

## امامت الهی در بستر تاریخی و اجتماعی جامعه مسلمین

### برگرفته از آثار شیخ محمد رضا جعفری

مراحل حیات ائمه علیهم السلام که پیامدش مراحل تاریخ تشیع را تشکیل می‌دهد می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود:

مرحله اول از تاریخ رحلت خاتم الانبیاء آغاز می‌شود و مرحله حیات امیرالمؤمنین و امام مجتبی و امام حسین علیهم السلام فرا می‌گیرد.

مرحله دوم از شهادت امام حسین علیه السلام و انتقال امامت به سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام و حضرت امام باقر و امام صادق و امام کاظم صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.

مرحله سوم از انتقال امامت به امام هشتم تا شهادت حضرت عسگری علیهم السلام در سال ۲۶۰ هجری قمری که پس از آن مرحله امامت وجود مقدس ولیعصر در دو مرحله است: مرحله آغازین غیبت و پنهان بودن شخص حضرت در مدتی کوتاه. و پس از آن غیبت کبری و پنهان بودن از دید مردم و شناخت مردم، شخص آن حضرت را که پایان ظهور حضرتش می‌باشد - عجل الله تعالی فرجه الشریف -

هرکدام از این مراحل ویژگیهایی بخود دارد ولی آنچه که از بستر تاریخی آن حکایت می‌کند این است که در مرحله سوم وضعیت امامت در میان مردم متفاوت با وضعیتی است که در مرحله قبل بوده است. لازم است به نکته‌ای اشاره نمایم و آن این است که تقیه که یک وظیفه عملی و اجرایی و فقهی برای حفظ نفس و حفظ مکتب تشیع از گزند مخالفان و زیان معاندان بوده بدو گونه ظهور و بروز داشته است:

۱- تقیه بلحاظ عدم اعلان مخالفت با حکومت حاکمان و صاحبان قدرت سیاسی در جامعه اسلامی آن روز که حالت مشترکی بوده است که در تاریخ حیات همه ائمه سلام الله علیهم اجمعین به چشم می‌خورد مگر چند ماهی که حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه از پیش مخالفت با بیعت یزید را علنی فرمودند و صریح مخالفت خود را با این بیعت بیان داشتند که پس از آن هم فاجعه کربلا و شهادت حضرتش و شهدای کربلا بوجود آمد ولی این تقیه را امیرالمؤمنین نسبت به سه خلیفه‌ای که پیش از او خلافت داشتند و امام مجتبی در عصر معاویه و خود امام حسین علیه السلام هم در عصر معاویه رعایت می‌فرمودند یعنی امامان غیر از امام حسین علیه السلام در مواجهه با بیعت یزید از رودرویی آشکار و درگیری علنی و صریح با صاحبان قدرت و حاکمهای ظالم زمان و والیان ستمگر وقت که جز به تحریک قدرت علیه شیعیان و حذف فیزیکی آنان منجر نمی‌گشت دوری می‌جستند. چنانچه شواهد این مدعا در

احادیث زیاد است. یکی از آنها موضع امام صادق با ابوجعفر منصور در قضیه هلال می‌باشد که آقایان فقها به آن در مورد حکم حاکم تمسک می‌کنند که این حدیث مفصل در وسایل موجود است که حضرتش فرمود:

«لأن أفطر يوماً شهر رمضان فأقضيه أحبّ إليّ أن يضرب عنفي»

اگر بخواهیم به تعبیر امروزی در مسائل اجتماعی سخن گوئیم بمانند رأی‌های ممتنعی است که مخالفان برای اظهار نکردن مخالفتشان بصورت آشکارا و علنی می‌دهند که مخالف در اصل مخالف است ولی به عنوان مخالف خود را مطرح نمی‌کند و مخالفتش را صریح و علنی نمی‌نماید.

۲- معنای دیگر از تقیه مطرح است و آن عدم اعلام مخالفت با توجه به جوی که بر جامعه حاکم شده است که این جو نشأت گرفته از نادانی مردم و سوءاستفاده تبلیغاتی که به دست مزوران قدرتمند طریح‌ریزی گردیده است. برای اینکه انسان از دامی که این مزوران زورمند برای مکتب و افراد آن گسترده بودند در امان بماند حتی ارتباط خود را با گروهی که در این تبلیغات حيله‌گرانه به عنوان اقلیتی که در جهت مخالف اکثریت حرکت می‌کند پوشیده دارد و مبانی اعتقادی خود را اظهار نمی‌دارد.

توضیح آنکه قدرتها و مزورانی که جز حکومت خود برنامه‌ای نداشتند، پشتوانه‌ای از نادانی مردم به عنوان اکثریت برای توجیه خودکامگی خود تشکیل داده بودند و نبض و کلید تبلیغات را هم بدست خود داشتند، مخالفت با اکثریت را موجه‌ترین بهانه برای تعقیب و حذف افراد مخالف قرار داده و این برچسب آسان‌ترین دستاویزی بود که برای نفی تشیع و حذف افراد آن می‌توانست بکار رود، لذا ائمه ما علیهم السلام با استفاده از تقیه به معنای دوم نقشه این خودکامگان زورگو را نقش بر آب کرده‌اند.

این معنای از تقیه در این سه مرحله از حیات ائمه علیهم السلام متفاوت بوده است.

در عصر اول که عصر حیات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام باشد تقیه به این معنا لزوم مراعات کامل نداشت، زیرا رأی‌ها و نظریه‌ها مستقر و مستحکم نشده بود و آراء و نظریات فقهی تشکل کامل نیافته بود و خود امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین جزء اصحاب به حساب می‌آمدند در حالی که اختلاف صحابه امر طبیعی جلوه‌گر شده بود.

اگر شرایط و زمینه تبلیغ نظریه‌ها فراهم می‌گشت اظهارنظرها و رأی‌ها در افکار عمومی قابلیت طرح داشت ولی در مرحله دوم شرایطی حاکم شد و یک شیوه رأیی بر اکثریت جامعه غیرشیعی حاکم شد و در مسائل زیاد اعتقادی و علی‌الخصوص در امامت و خلافت یک نوع از سیادت فقهی نصیب فقهای مسلمین مخالف امامیه شد که مخالفت با آنان مخالفت با عقاید عمومی جامعه آن روز به حساب می‌آمد و حاکمان وقت چون اعتقاد امامیه را مخالف با خودکامگی خود می‌دانستند از هرگونه آزار و فشاری به امامان شیعه و پیروان آنها و آشکار نکردن نظریه امامیه و اعتقاد آنها به عنوان دفاع از عقیده‌ای که در اکثریت آن روز حاکم

بود خودداری نمی‌کردند چقدر ظلمها و ستمها و کشت و کشتارها که امراء و خلفای وقت در این دوران انجام دادند.

ولی مسأله‌ای که در خور تأمل است این است که در مرحله سوم تاریخ امامت از نظر ما به ظهور و بروز بنیاد اعتقادی تشیع که همان نگرش به الهی بودن امامت باشد با مراحل قبل کاملاً متفاوت است و عقیده شیعه امامیه کاملاً آشکار و عیان می‌گردد و زمینه تقیه به معنای دوم از بین می‌رود. آنچه از قرآن در مورد حکم تقیه استنباط می‌شود.

### ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾<sup>۱</sup>

که مخالف مخالفت خود را مخفی دارد و در نتیجه خطرهای مخالفت را از خود دور سازد و آن در هنگامی است که مخالفت این مخالفت به جهات عقیده معلوم نشده باشد که در نتیجه وانمود گردد که مخالفتی در بین نیست ولی وقتی که نظر و اعتقاد برملا شود مخالفت اعتقادی با جامعه آن روز آشکار گردد، دیگر مخفی کردن مخالفت معنا ندارد و در نتیجه حکم تقیه هم در آنجا زمینه‌ای پیدا نمی‌کند و پیاده نمی‌شود.

و به تعبیر دیگر در این مرحله سوم اگر کسی معلوم می‌شد شیعه است عقاید او کاملاً واضح و آشکار بود و کسی نمی‌توانست شیعه بودن خود را اظهار دارد و بنیاد اعتقادی و اصول و نگرش تشیع به امامت الهی و مخالفان آن را در پرده نگهدارد و این مبتنی بر عوامل و رخدادهایی است که در آن تاریخ اتفاق افتاد با اینکه مجال بحث اندک است به بعضی از آنها اشاره می‌نمایم:

۱- حضرت امام هشتم علیه السلام امامت خود را علنی اظهار فرمود یعنی بعد از شهادت پدر بزرگوارشان در سال ۱۸۳ اعلان امامت و مقام امامت الهی خود را نمود، پرده خفاء دریدند و خصوصیات و ویژگیهای امامت الهی را آشکار و افشاء نمودند و اینقدر این مطلب عجیب بود که دوستان و دشمنان با انگیزه‌های مختلف هر دو اظهار نگرانی می‌کردند، یکی از شواهد نامه‌ای است که شیعیان وقت بعد از شهادت امام موسی کاظم به آن حضرت می‌نویسند که شما اعلان امامت خود نموده‌ای در حالی که «سیف هرون یقطر من دماؤکم» و حضرتش را دعوت به تقیه و عدم اعلان امامت الهی خود می‌نمایند. حضرت در پاسخشان می‌فرماید: «ما لهارون علیّ سبیل» خداوند مقرر نکرده است که از هارون خطری متوجه من شود. و حضرتش در بیاناتی تصریح می‌فرمایند که این اظهار در میان آباء طاهرینشان سابقه نداشته ولی خود را با رسول اکرم در اظهار رسالت و عدم زیان رساندن ابولهب به حضرت مقایسه می‌فرمایند و نگرانی

شیعیان را از زیان هارون به حضرتشان رفع می‌نمایند.<sup>۱</sup> و این غیر از جریانی است که در زمان امام صادق مشاهده می‌نمائیم که با همه شرایطی که در آن زمان حاکم بود حتی بعد از قیام دولت بنی‌عباس حضرتش امامت خود را مگر به افراد خاصی از شیعیان اظهار نمی‌فرمود.

۲- عامل دیگری که در افشاء عقیده امامت الهی شیعه کمک کرد کیفیت جلب و احضار حضرت رضا علیه السلام از قِبَل مأمون از مدینه به مرو بود که خروج حضرتش خروجی آشکارا و علنی و به صورت خروجی مخفیانه نبود و رخدادی جلب نظر کننده و پرسش‌انگیز بود. وقتی این جلب و احضار به گوش هر انسانی می‌رسید تفسیر و تحلیل او نمی‌توانست جز به زیر سؤال بردن مشروعیت حاکم وقت و یا آشنایی با شخصیت حضرتش باشد و مشروعیت حکومت حاکم را در جهت خلافت پیامبر زیر سؤال ببرد و حداقل به مسلمانان آن روز این پیامبر را بدهد که امام هشتم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و عباسیان پسر عموی پیامبرند.

۳- قدرت وقت در مقام معامله سیاسی مثبت (به معنای دقیق لفظ) با امام هشتم برآمد که آغازش پس از انتقال آن حضرت به مرو با پیشنهاد انتقال خلافت از شخص خلیفه به آن حضرت که مورد پذیرش واقع نگشت و در مرحله بعد پیشنهاد ولایتعهدی خلیفه بود. فراموش ننمائیم امپراطوری اسلامی آن روز بیش از چهل کشور فعلی را فرا می‌گرفت و یکی از سنن لازم الاجرائی که مرسوم بود این بود که در خطبه‌های روز جمعه و خطبه‌های نماز عید فطر و قربان باید هم اسم خلیفه و هم ولیعهد او را ببرند و جامعه اسلامی آن روز به این واقعیت آگاه می‌شدند که ملاک انتقال قدرت و ولایتعهدی که تا بحال حاکم بود کاملاً برهم خورده است مثل انتقال خلافت از پدر به پسر مانند هارون به سه پسرش امین و مأمون و مؤتمن و یا از برادر به برادر مثل انتقال حکومت هادی به برادرش هارون. جامعه اسلامی آن روز این واقعیت را دریافت داشته کسی که ولیعهد شده ولایتعهدیش بر مبنای وراثت نبوده است، بیگانه با خانواده وراثتی خلفای عباسی است لذا یا باید اقوی از خلیفه باشد و یا در نظر افکار عمومی هم سطح خلیفه بوده باشد تا بتواند شایستگی ولایتعهدی را پیدا نماید. خلاصه اگر مشروعیت خلفای عباسی در منظر انظار عمومی زیر سؤال نمی‌رفت حداقل شایسته‌تر بودن امام هشتم به عنوان خلیفه پیامبر اسلام (ص) مورد توجه افکار عمومی قرار می‌گرفت و این مطلب را از یاد نبریم که حضرتش امامت الهی خود را با همه ویژگیهایی که دارد قبل از کاندید شدن این مقامات آشکار نموده است و این بستر تاریخی غیر از بستری است که امام صادق علیه السلام در آن قرار گرفتند که از حضرتش در بسیاری از محافل مخالف به عنوان محدث و عالم یاد می‌شد.

---

۱ - روضه کافی و جلد ۴۹ بحار بویژه بحار، ۱۱۴/۴۹-۱۱۵ از عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۳ که حضرت می‌فرماید: «فأنتی لا یتقیم فی ان اقول انی امام».

۴- مأمون در راستایی که عرضه شد و تحلیل آن خود مقال مفصلی را می‌طلبد به انگیزه ترفندهای سیاسی مصاهره با حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام نمود و دو دخترش که یکی ام حبیبه بود را به حضرت رضا و ام الفضل را برای حضرت جواد نامزد کرد و برای مردمی که حتی نسبت به امور معنوی توجهی ندارند و در موج افکار عمومی داماد خلیفه شدن و خویشاوندی نزدیک که عامل ازدواج بوده تصرف مقامی والا و بلند به حساب می‌آمده تا به عنوان کفو و داماد خلیفه قرار بگیرند آن هم دامادهایی که درخواست و تظاهر به شوق و ابتدای اقدام از طرف خود خلیفه باشد و خود خلیفه در این جهت پیشقدم گردد که دو دختر را به پدر و به پسر دهد.

۵- مرکز ثقل سیاست مأمون و قدرت اجرایی او که حسن بن فضل دوالریاستین باشد نسبت به حضرت رضا بغض و کینه‌ای خاص داشت که در روایات از آن تعبیر به حسد شده است.

۶- یکی از هدفهای مهمی که خلفای وقت تعقیب می‌کردند و از مأمون آغاز می‌شود این است که شایستگی و لیاقت امامت یعنی مقام الهی آنها را در مقابله فکری با اندیشه مخالفان نفی نماید و از هر راه و وسیله‌ای در جهت این هدف استفاده کردند. به خاطر بیاوریم که پایتخت امپراطوری اسلامی بیش از چهل کشور فعلی را فرا می‌گرفت و دانشمندان همه مذاهبها، گروهها، سرکرده‌ها، نمایندگان قوی و شخصیت‌های بزرگ آنها در پایتخت حضور دارند و بهترین و آسانترین راه برای معارضة و مبارزه با تشیع و اقلیت مخالف و مزاحم، مباحثه و مناظره با این دانشمندان و تحریک کیان عقیدتی تشیع و بنیاد آن یعنی امام در اذهان و سپس هدم و نابودی شیعه است. کوچکترین شکستی در این مناظرات و مباحثات بهترین بهانه برای این هدف بود. با مراجعه به تاریخ می‌بینیم با اینکه نبض تبلیغات آن روز هم در دست همین حاکمان قدرتمند بوده است ولی در تمامی آن مناظرات آنان مغلوب و حضرتش با قوت استدلال و صحت نظر و رأی خود غالب آمده‌اند و هدف تعقیب شده خلیفه را به پوچی و بطلان می‌کشیدند و روز به روز بر نفوذ آنها در میان اهل دانش و فرهنگ افزوده می‌شد و عقیده شیعه درباره علم آنها و اتصال و ارتباط آن با علم الهی در آزمایش و در امتحانهای آن هم در آن سطح با دشمنان اثبات می‌شد و واقعیت اعتقادی تشیع به ظهور و بروز می‌رسید.

لذا وقتی که خصوصیات آنها و فضایل و ویژگیهای امامت آشکار شد و حاکمان ظالم به این مسأله پی بردند که نه تنها به هدف نرسیده بلکه به خلاف هدف رسیده و رسوا شده‌اند، سعی کردند رابطه شیعه را با امامان قطع نمایند، لذا این قطع رابطه درباره حضرت جواد علیه السلام در محدوده خاصی اجراء شد ولی نسبت به حضرت هادی و حضرت عسگری علیهما السلام بسیار قاطعانه این هدف را تعقیب و این سیاست را دنبال کردند زیرا رابطه شیعه با امامان خود بویژه از سال ۲۳۲ که سال جلب امام هادی به سامراست تا سال ۲۶۰ که سال شهادت امام عسگری است قطع می‌گردد و همانند رابطه شیعه با امام موسی بن جعفر در

ایام زندانی بودن حضرتش است ولی وضعیت تغییر کرده است اگر در زمان امام هفتم شیعیان برای مخفی کردن اسم حضرت از القاب «العبد الصالح» و «الرجل الصالح» استفاده می‌کردند در زمان حضرت هادی و حضرت عسگری راه ارتباط غیر مستقیم آنها عنوان «وکیل الناحیه المقدسه» بوده است چنانچه می‌بینیم هارون امام هفتم را زندانی و با آن وضع رقت‌باری حضرت را به قتل می‌رساند که عاطفهٔ مسلمین را برمی‌انگیزد و بعد هم به عنوان امام الرافضه حضرتش مورد تشییع واقع می‌شوند ولی مأمون مخفیانه حضرت رضا علیه السلام را به قتل می‌رساند زیرا محل استقرار مأمون مرو بوده و حضرتش را به عنوان حرکت به بغداد از مرو حرکت می‌دهد و در مشهد فعلی و سناباد که کاخ تابستانی حمید بن قحطبه والی مرو بود در اردوگاه به قتل می‌رساند و بعد هم جلوی افسرها و مقامها آن بازی و تظاهرات و عکس‌العملها را نشان می‌دهد.

۷- نشانهٔ دیگری که بیانگر آن است که از عصر امام هشتم تا امام یازدهم نیازی به تقیه به معنای دوم آن نبوده، این است که این ائمه معصوم هرگاه مصلحت می‌دیدند، معجزات، کرامات و خارق‌عادات را، خواه بلحاظ علم یا به لحاظ قدرت در محضر خلیفه با افراد فرماندهان و برجستگان سیاسی و نظامی خلافت آن روز انجام می‌دادند. چنانچه به تاریخ مراجعه نمائیم می‌بینیم که همین اظهار کرامات و معجزات به شیعه شدن بسیاری از صاحبان قدرت و یا نزدیکان آنها منجر گشته است که نمونه‌هایی در کتب حدیث موجود است؛ یکی از آنها اشاره حضرت رضا علیه السلام به دو صورت شیر و تبدیل شدن آنها به شیر واقعی است. آن دو شیر آن جادوگر شعبده‌باز را در محضر مأمون دریدند و در نتیجهٔ آن خلیفه وقت و حاکم امپراطوری اسلامی در آن جلسه غش کرد.<sup>۱</sup>

اخبار بغیب و تکلم ائمه به تمام زبانهای روز و قومهای مختلف با زبان خودشان، خاک طلا شدن، از ضمایر خبر دادن، اخبار به حوادث آینده مثل قتل متوکل و تمام کراماتی که در کتب حدیث به وفور می‌توان یافت.

و بد نیست به این مطلب اشاره شود که خلفای عباسی غلامانی از ترکهای ترکستان، قزاقستان و قرقیزستان فعلی نه مغولستان به عنوان گارد مخصوص خلیفه قرار داده بودند که اینها اصلاً به زبانی غیر از زبان خودشان اطلاع نداشتند و انتخاب آنها هم برای این بود که اینها اصلاً به زبانی غیر از زبان خودشان اطلاع نداشتند و انتخاب آنها هم برای این بود که اینها از مسائل دینی و اسلامی کاملاً بیگانه باشند و اصلاً در صحنه و میدان دین و دیانت نبودند؛ اجیران و غلامانی بودند که با خرید خلیفه و دادن امکانات مادی به آنها به هیچ چیز جز خلیفه و قدرت وی و شخصیت او فکر نمی‌کردند و خودشان را مملوک خلیفه

---

۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۵-۲۰۴؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۱.

می‌شناختند و به تعبیر امروز اهرمهای بدون غلّ و غشّ قدرت بودند و نیروی جان بر کف خلیفه به حساب می‌آمدند این نیروهای جان بر کف، چون در بغداد موجب مشکلات می‌شدند، شهری بنام سرّمن رأی ساختند و این نیرو را در آنجا نگاه داشتند. آنها خود را مملوک و برده قدرت می‌دانستند و اساس قدرت هم حسن خدمت به مولی است و ائمه ما را هم تحت نظر و زندانی در شهر سامرا قرار دادند. عجیب این است که وقتی به کتب حدیث و تاریخ مراجعه می‌نمائیم می‌بینیم بسیاری از اینها با معجزات و کراماتی که از ائمه مشاهده کردند به تشیع روی آوردند. واقعه آن سرباز ترک که درباره حضرت هادی می‌گوید: آیا این پیامبر است زیرا مرا به نامی خواند که در کودکیم و در وطنم ترکستان به آن خوانده می‌شدم و احدی تا کنون در اینجا از آن آگاهی نداشت.<sup>۱</sup> و مانند آن چهار سرباز که از قوم خزر (ساکنان اصلی شمال دریای خزر) بودند و حضرت با آنان با زبان مادریشان سخن گفت، قضیه رزاقه خادم متوکل و آگاه شدن او از قتل متوکل و نجات از پیامدهای قتل خلیفه از این راه و شیعه شدن او و همچنین آگاه نمودن حضرت عسکری علیه السلام از قتل خلیفه عباسی بیست روز پیش از حادثه<sup>۲</sup>، قضیه یوسف بن یعقوب مسیحی که در آن جهاتی از اخبار به غیب آمده است و همچنین آن پزشک مسیحی که متهمی به تشیع او شد و داستان ساعد مسیحی و اینکه از حضرت عسکری اخبار به غیب را مشاهده نموده و قضایای دیگری که در کتب تاریخ است شاهد این مدعاست.

۸- شاهد دیگر اینکه در عصر دو تن از ائمه علیهم السلام انتقال امامت به آنان در سنّی واقع شد که به لحاظ طبیعی انتقال مسئولیت در سطح عادی انسانی نه عملی است و نه قابل پذیرش. نخست امام نهم علیه السلام که ولادت آن حضرت در دهم رجب ۱۹۵ و انتقال امامت به آن حضرت که سال شهادت امام هشتم باشد سال ۲۰۳ رخ داده که سن مبارک حضرتش هفت سال و چند ماه است.

به کیفیتی امام هشتم افق امامت الهی و خلیفه اللهی را روشن فرموده بود و عیان نموده بودند که ما خانواده‌ای هستیم که کودکانمان از بزرگانمان ارث می‌برند مو به مو.<sup>۳</sup> و سن و سال در موقعیت امامت نقشی ندارد ولی باز وسوسه شیطانی بعضی را متزلزل کرد قصه بعضی از خواص شیعه که در خانه عبدالرحمن بن حجاج که برای ماتم و مصیبت از دست رفتن امام هشتم گرد آمده بودند<sup>۴</sup> بین یونس بن عبدالرحمن و ریّان بن صلت رخ می‌دهد باعث می‌شود که هشتاد تن از علمای بغداد و شهرهای دیگری که مجتمع شده بودند

---

۱ - بحار ۱۲۴/۵۰ از اعلام الوری و مناقب آل ابی طالب، بحار ۱۹۶/۵۰-۱۹۷

۲ - ارشاد، ۳۲۰، کافی ۵۰۶/۱، بحار ۲۷۷/۵۰-۲۷۸، و ۲۸۱/۵

۳ - ارشاد، ۳۵۷، کافی ۲۵۷/۱، دلائل الامامة ۲۰۴/، ۲۰۶، ۲۱۲.

۴ - اثبات الوصیة ۲۱۳-۲۱۵.

راهی حج و سپس عازم مدینه شوند و خدمت امام جواد برسند و پرسشهایی از حضرت نمودند که حضرت همه را جواب دادند که دیگر شک ابتدائی که برای بعضی از آنها حادث شده بود زائل گشت و حضرت این مطلب را در آزمایش عملی به کرسی اثبات نشانند که علم امام علمی الهی است نه علم بشری که سن و سال در آن دخالت داشته باشد.

و همین موقعیت بسیار استثنایی حضرتش بود که مردم برای طرح سؤالهای بسیار از آن حضرت اهتمام بورزند.

بطوری که نقل شده قومی از مردمان از حضرت ابوجعفر اجازه ورود خواستند و حضرتش اجازه داد داخل شدند و چند هزار سؤال کردند و حضرت در آن هنگام که ده ساله بودند به همه سؤالها پاسخ دادند و مدعی امامت شیعه را با همه خصوصیات و ویژگیهایش به اثبات رساندند.

این چیزی نبود که انظار و افکار عمومی آن را نادیده بگیرد اگر یک مورد تخلف از اصول عصمت و علم که اساس امامت مورد پذیرش شیعه را تشکیل می‌دهد نسبت به ائمه مشاهده شده بود بهترین راهی بود که از درون جامعه اسلامی، جامعه شیعه را نقد کرده و پایه‌ای برای هدم و ویران کردن اصول اعتقادی شیعه قرار دهند.

و این خود یکی از محکمترین دلایل بر صحت اعتقاد به امامت که اساس اعتقاد شیعه امامیه با ویژگیها و خصوصیت خاص الهی آن است، می‌باشد و عجیب این است که با اینکه در مورد امام دهم باز انتقال امامت به آن حضرت در سنی مشابه سن انتقال امامت به والد مکرمش بود - چون ولادت آن حضرت در سال ۲۱۲ و انتقال امامت سال شهادت پدرشان ۲۲۰ بود - دیگر هیچگونه اختلافی در میان شیعه و هیچگونه نیازی به امتحان و آزمایش مقام الهی امامت امام هادی نبود که مورد تعقیب از درون جامعه شیعه نسبت به جامعه عمومی مخالف عقیده شیعه قرار بگیرد و حتی دل‌نگرانی ابتدایی هم از طرف شیعیان رخ نداد لذا بعد از امام هشتم هیچ فرقه‌ای انشعابی و انحرافی در شیعه بوجود نیامده است که امامت امام هشتم را بپذیرد و امامت امامهای بعدی را نفی نماید.

و این مطلب به اثبات می‌رسد که بستر تاریخی و اجتماعی امامت از امام هشتم به بعد نسبت به مراحل قبل دگرگون گشته است.

مسئله‌ای که در آخر این مقال قابل تذکر است و نمی‌توان از ذکر آن خودداری کرد این است که امام هشتم و ائمه دیگری که به لحاظ موقعیتهای سیاسی و ارتباط نزدیک با مرکز قدرت و توانمندی ظاهری که برایشان آماده گشت سرسوزنی از آنچه به عنوان سیره الهی تعیین نموده بودند عدول نکردند و از تمتعات و کامجوییهای آن خود را برحذر داشتند و به هیچ وجه اقبال ظاهری دنیا، آنها را متوجه به دنیا و دنیاطلبان نکرد. از این دید هم در طول تاریخ مشابهی از توانگران و قدرتمندان برای آنها نمی‌توان یافت و این مسئله



نماینده‌گی الهی آنها را در سیره و روش عملی ایشان مشخص می‌نماید و در سیره آنها دلالت بر الهی بودن و برتری مقامشان از تمام انسانهای والامقام را می‌توان دریافت.

محمد رضا الجعفری